

رخش در بارگاه سمنگان

گفت و گو با رحمان جوانمرد، حافظ شش هزار بیت اشعار شاهنامه

بعد از ظهر چهارشنبه یکم مهرماه سال ۱۳۹۴ خورشیدی؛ به پیشنهاد آقای محمد علی اصلاح پذیر، به کتابخانه ی شهید مدنی کازرون رفتم تا در انجمن ادبی هنری پریشان ؛ با شخصی که یک دم شاهنامه را حفظ است ، گفت و گویی داشته باشم :

با سیاست از شما و روزنامه طلوع که این فرصت را فراهم ساخت تا درباره ی شاکهار حماسی جهان و فردوسی بزرگ سخن بگویم.

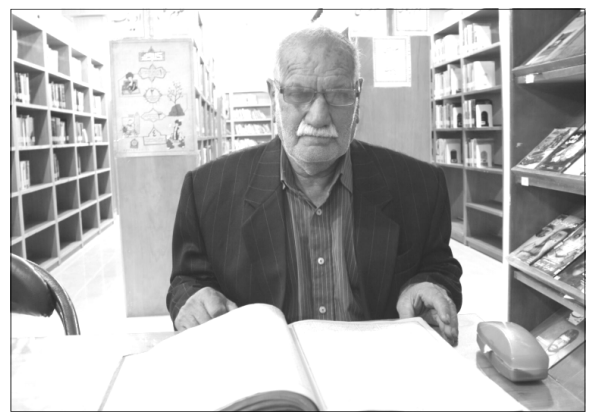
رحمان جوانمرد هستم، متولد ۱۳۱۹ خورشیدی، کازرون محله ی کجند.

با فردوسی و کتاب سترگش چگونه آشنا شدید؟

از سن ده سالگی. کلاس سوم ابتدایی به خاطر داستان رستم و سهراب که در کتاب درسیان بود، عاشق و دلپاخته شاهنامه شدم. برادر بزرگم اسب راهواری داشت. من سوار می شدم و شاهنامه می خواندم.

بله اهالی محل، علاقه خاصی به سواری و شاهنامه خوانی من داشتند. چه ابیاتی از شاهنامه را می خواندی؟

جنگ رستم و اسفندیار
- با آن سن و سال کم، چگونه این ابیات را می آموختی؟
شاهنامه ای از شادروان پدرم باقی مانده بود، به کمک برادر بزرگم از وی آموختم.
- چه سالی پدرتان درگذشت و چند سال داشتی؟
سال ۱۳۱۴ خورشیدی، ۵ سال داشتم.
- خواندن شاهنامه برایتان مشکل نبود؟



پدرم کلاس ششم ابتدایی بود. برایم می خواند. من هم از بر می کردم.

درباره فردوسی چه نظری داری؟
فردوسی شخصیتی است جهانی و محبوب ترین هنرمند ایرانی، چون پس از ۴۰۰ سال که اعراب به ایران حکومت کردند و زبان پارسی داشت از یاد می رفت، بزرگ مردی به نام حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی، پا به میدان گذاشت و کار دقیقی را که به طرز مشکوکی به قتل رسیده بود ادامه داد، تا زبان و فرهنگ پارسی را زنده گرداند.
- حسین هیکل نویسنده سرشناس مصر در پاسخ به خبرنگاری که از او پرسید چرا بعد از ورود اسلام به مصر، زبان مردم مصر عربی شد، پاسخ داد عرب شدنم چون فردوسی نداشتم. این جمله عظمت کار فردوسی را به روشنی بیان می کند.

درست است، فردوسی ارجمندترین انسان ایرانیست. چون زبان و فرهنگ پارسی را زنده کرد.
بسی رنج بردم در این سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی
نمیرم از این پس که من زنده ام
چو قلم سخن را برآ کنده ام
- و قلم ازین ابیات می فرمایند:
بناهای آباد گردد خراب
ز باران و از تابش آفتاب
بنابر کرم از نظم کاخی بلند
که از یاد و باران نیاید گزند
بله، من به خاطر علاقه و عشقی که به حکیم فردوسی دارم، شش هزار بیت از ابیات شاهنامه را حفظ کرده و در محافل و مجالس می خوانم.

- کدام محافل و مجالس؟
برای مردم در کوچه و خیابان و هر جا که تقاضا کنند.
- در جاهای دیگر هم انجام می گیرد؟ به طور رسمی و قراردادی؟
بله به طور رسمی در انجمن شعر پریشان. در کتابخانه شهید مدنی، زیر نظر آقای محمدحسین یوسفیان و مدیریت آقای محمدعلی اصلاح پذیر مسئول صفحه ادبی - هنری روزنامه طلوع، که هر هفته بعد از ظهر چهارشنبه برگزار می گردد، ابتدا من ابیاتی از شاهنامه را می خوانم که مورد توجه حاضران قرار می گیرد.
- حاضران چه کسانی هستند؟
عده ای شاعر جوان و فرهنگ دوست.

- دیکه کجا؟
هججین در فرهنگسرای مردانی که شب چهارشنبه ها در آن مراسم شاهنامه خوانی دایر است.
- یعنی بعد از ظهر چهارشنبه در کتابخانه مدنی و شب همان روز در فرهنگسرای مردانی شاهنامه می خوانی؟
بله

خمسته نمی شی؟
نه، از شاهنامه خواندن لذت می برم، اشعار شاهنامه خستگی را از من می گیرد.
- دیگران چه احساسی دارند ؟ همانها که براشون شاهنامه می خوانی؟
آنها هم لذت می برند ؛به همین خاطر مورد احترام مردم.

- از خواندن دیگران هم لذت میبری؟
بله، اگر شاهنامه را درست بخوانند لذت می برم.
- چه بخش هایی از داستانهای شاهنامه را از بر داری؟
داستان رستم و سهراب، بیژن و منیژه، رستم و اسفندیار، سرگذشت اردوان و اردشیر، داستان بهرام گور.

- آقای جوانمرد آماردگی داری دیباچه بیژن و منیژه رو بخونی؟
بله تا اندازه ای به یاد دارم؛
شی چون شب روی شسته به قیر نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر
دگر گونه آرایشی کرد ماه
بسج گذر کرد بر پیشگاه
شده تیره اندر سرای درنگ
میان کرده باریک و دل کرده تنگ
ز تاجش سه بهره شده لاژورد
سیرده هوا را به رنگار و گرد
سیاه شب تیره بر دشت و راغ
یکی فرش کسترده از پر زاغ
نموده ز هر سو بچشم اهرمن
فردوسی بزرگ نیست.

چو مار سه باز کرده دهن
چو یولاد رنگار خورده سپهر
تو گفتی بقیر اندر اندود چهر

- از کدام نسخه ی شاهنامه ؛ این ابیات را خواندی؟
نسخه ی امیر بهادر؛

مربوط به دوره ی قاجار، بیش از ۱۵۰ سال پیش!

با خوش زبای استاد محمد قزوینی (عمادالکتاب) درسته؟

بله، خط نستعلیق شادروان قزوینی. - آقای جوانمرد خیلی قفردوه داستان بیژن را تعریف کنی؟
گرگین چون در جنگ گرازان به بیژن کمک نمی کند برای رهایی از این ننگ، او را فریب می دهد و به جنگشانه منیژه دختر افراسیاب می برد؛

یکی جنگشانه است از ایدر نه دور به دو روز راه اندر اید به تور یکی دشت بی بی همه سرخ و زرد که او شاد گردد دل رادمرد همه و بیسه و باغ و آب روان یکی جایگاه از در پهلوان زمین پربیان و هوا مشکبوی گلابست مگویی مگر آب جوی پر پیچر بیبی، همه دشت و کوه به هر سو به شادی نشسته گروه منیژه کجا دخت افراسیاب درخشان کند باغ چون آفتاب

بیاید منیژه بدان دشت تور خود و دختران سپهبد به سور به توران زمین کس نبود همچو او

به دیدار و بالا و با روی و موی همه رخ پر از گل همه چشم خواب همه لب پر از می به بوی گلاب بیژن برای دیدن منیژه به آنجا می رود و از بالای سر وی منیژه را می بیند و دلپاشاش می شود. منیژه هم او را می بیند و دایه خود را می فرستد تا از بیژن جویای کار شود؛

نگه کن که آن ماه دیدار کیست؟ سیاهش مگر زنده شد با پری ست که دل را به مهرت همی جوشیا ندمید چو تو هیچ ای ماهروی چه نماند تو و از کجایی بگوی چنین گفت: خودکامه بیژن بدوی که من ای فرستاده ی خودبری سیاهش نیم، نه پری زادن کن

از ایران از شهر آزادگان منم بیژن گبو از ایران به جنگ چه رزم گراز آدمم تیز چنگ چو زین بزنگه آکهی زمین سوی گبو گوردر نشناقتم مگر چهری دخت افراسیاب نماید مرا بخت فرخ به خواب

همی بینم این دشت آراسته چو نتخانه ی چمن پر از خواسته خواسته بیژن توسط منیژه پذیرفته می شود؛

نماند آن زمان جایگاه سخن خرمید از سایه ی سرو بن سوی خیمه ی دخت افراسیاب پیاده نیی، گام زد با شتاب سه روز کنار هم روزگار به خوشی می گذرانند. چون بیژن آهنگ ایران می کند، منیژه که دلپاخته او گشته، نمی تواند دوریاش را تحمل کند. بیژن را بپوشش می کند و به کاخ خود می برد. مأموران به افراسیاب خبر می دهند که غریبه ای در کاخ دخترت زندگی می کند. گرسبوز او را گرفته نزد افراسیاب می آورد. پادشاه توران سخت خشمگین می شود و او را در چاهی زندانی می کند. منیژه کمر به پرستاری او می بندد. رستم برای نجات خواهرزاده ی خود با لباس میدل به شکل بازرگان به توران می آید و او را نجات می دهد و با منیژه به ایران می برد.

- در این داستان رو چندین داستان دیگر شاهنامه ؛ نوعی بازیگری وجود دارد که بصورت بدل پوشی ، نامش می شود ؛ چون رستم در نقش بازرگان و لباس بازرگانی؛ برای نجات بیژن به توران می رود، درسته؟
بله، رستم به شاه کیسرو می گوید؛ کلید چنین بند باید فریب نباید بر این کار؛ کردن تهیب به کردار بازارگانان شدند شکیبا فراوان به توران بوند - جناب جوانمرد، دیکه چه بخش هایی از شاهنامه را از بر داری؟
هجو سلطان محمود غزنوی - چنین چیزی از فردوسی نیست. در برخی از شاهنامه ها آمده

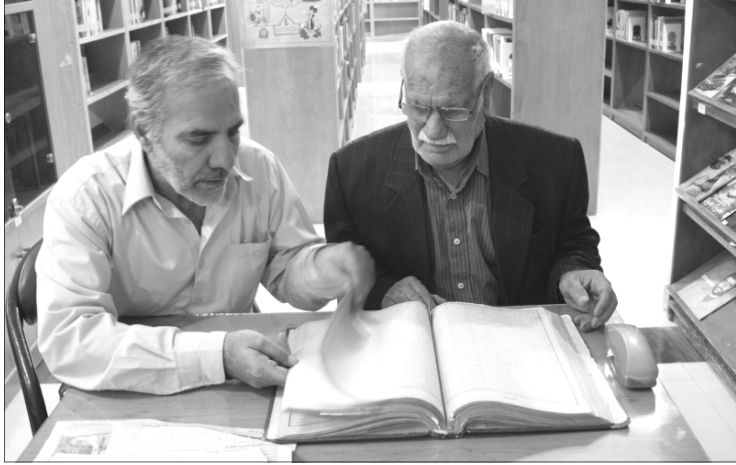
- بله به اشتباه آمده. فردوسی با نزاکت ترین هنرمند جهان است. در توصیف انسان ایرانی می فرمایند: خداوندت رای و خداوند شرم سخن گفتن خوب و آوای نرم پس داستان محمود و نگارش شاهنامه چی؟

- وقتی فردوسی دست به نظم شاهنامه می برد، محمود غزنوی به پادشاهی ترسیده بوده، این ابیات الحاقی است و به هیچ وجه از فردوسی بزرگ نیست.

پس چگونه بر سر زبانها افتاده، آن هم تا این حد؟
جناب جوانمرد، توسط نظامی عروسی سمرقندی که مداح غوریان بوده. غوریان با آل شنب که خود را از عباسیان و خلافت خود را منتسب به علی بن ابیطالب (ع) می دانسته اند و بر آن مفاخرت می ورزیدند. یکی از حاکمان غوری گفته:

جهان داند که من شاه جهانم چراغ دوری عباسیانم معروفرترین حسین بن سالم از سال ۵۴۵ ق. و آخرین آن علاءالدین حسین غوری است که با بازمانده گانش ۶۲ سال در ممالک شمرقی و شمالی ایران و خراسان حکومت کردند.

علاءالدین دو برادر داشت: قطب الدین و سیف الدین. بهرام شاه غزنوی ابتدا با آنها در صلح بود. چون قصد سلطنت غزنین کردند، آنها را از بین برد. عداوت میان غوریان و غزنویان از اینجا آغاز شد. پس علاءالدین با غزنویان درافتاد. بعد از پیروزی نام سلطان را از محمود و مسعود برداشت و هرچا مدعی درباره آنها شده بود از بین برد. برای کوبیدن غزنویان به ویژه سلطان محمود، از محبوبیت فردوسی بهره برد و این داستان خیالی را به کمک نظامی عروسی بنا نهاد. پس هجو محمود توسط غوریان شکل گرفت. (هما یونفرخ. رکن الدین. حکیم فردوسی و محمود غزنوی. ص ۹۰۸ تا ۹۱۹ تلخیص)



بله، محمود به فردوسی و زبان پارسی علاقمند بود و آن را زبان رسمی کشور نمود (هما نامه)

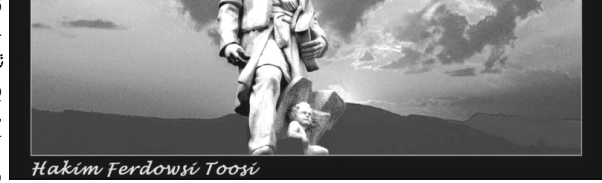
از شما آقای رجبی سپاسگزارم که مرا از این جریان آگاه ساختید.

من هم از شما خواهش می کنم آقای جوانمرد، هجوتامه را از ذهنشان پاک کنید.
به روی جنم
- جنمتون بیبا، دیکه چه بخش هایی از شاهنامه را از بر داری؟
جنگ رستم فرخاد با اعراب به سرکردگی سعد ابی وقاص. متواری شدن جنشید، پادشاهی یزدگرد سوم. جنگ رستم و دیو سفید.
- نظرت درباره دیو در شاهنامه چیست؟
حکیم توس می فرماید:

تو هر دیو را مردم بد شناس
هر آن کو ندادز ز بزدان سیاس
دیو یعنی کسی که ستایشگر پروردگار نیست.

- دیوان چه؟ آنان که به جمشید خواندن و نوشتن می آموزند و به او کمک می کنند؟
دیوان منظور دبیران است. افراد باسواد که هنوز هم مرسوم است. دیوان عالی کشور، دیوان عدالت اداری، یعنی دادگاه، عدالت خانه، به نیمیکت دو یا سه نفره هم گفته می شود.

- به کتاب شعر هم گفته می شود و جمع آن دواوین است. بله، دیوان رودکی، دیوان حافظ و... از دیوان نام به میان آمد، یک مثنوی در ۱۷ بیت برای حکیم توس سرودها.



Hakim Ferdowsi Toosi

- از حفظی؟
بله
- چند بیتش را برامون بخون
شاعر نیستم، فقط به خاطر عشق به فردوسی اینها را سروده ام: الای خردیدار نغم سخن

بیا بشنو این داستان کهن
حکایت کنم شرح احوال او
که آگه شوی جمله از کار او
یکی شاعر بند در ایران زمین
حکیم سخندان نظم آفرین
از او داستانهای شیرین بسی
شکفته چو گل در دل هر کسی
بیانش سراپرس بود دلنشین
ز کردار گردان ایران زمین
ز رفتار مردان و نیکو زنان
سخنهای بیاورده اندر میان

- آقای جوانمرد، داشت یادم می رفت. شغل شما چیست؟
آموزگار و قالب بند بودم.
- آنجا هم شاهنامه می خوانی؟
بله برای دوستان دوای و پارسی زبانانی که ساکن آنجا بودند می خواندم و مورد توجه واقع می شد. چون غم غربت از یادشان می رفت، انقلاب که شد به ایران بازگشتم و در روستای رشن آباد به کشاورزی پرداختم که هنوز هم ادامه دارد. علاوه بر آن، مغازه خوراکیار فروش می در کازرون پشت همین کتابخانه ی مدنی دارم و امور به خوبی می گذرد، امیدوارم چرخ زندگی همه بچرخد!

خدا را شکر، آرزو دارم؛ کسی بی معاش نباشه، خوب؛ راز ماندگاری این اثر سترگ چیست؟
خردگرایی و خرد ورزی و هنرمندی او در نظم شاهنامه که آن هم از اندیشه ی نیک او سرچشمه می گیرد؛
کنون تا چه داد یبار از خرد
که گوش نیوشنده راوشن برد
خرد بهتر از هرچه ایزد بداد
سایش خرد را به از راه داد
خرد بهنامی و خرد رهگشای
خرد دست گیر به هر دو سرای
- آقای جوانمرد، شاهنامه ترکیبی است از اسطوره و افسانه حماسه و تاریخ. این تنوع در شاهنامه برای چیست؟
با اینکه در این کتاب بزرگ به پیشینه ایران اشاره دارد و همه آنها را جمع آوری کرده، چون انسانی خردگراست و در بطن اساطیر و افسانه ها حرفهایی برای گفتن دارد. همین ها شاهنامه را متنوع ساخته، خودش می فرماید:

تو این را دروغ و فسانه مدان
به رنگ فسون و بهانه مخوان
از آن هر چه اندر خود با خرد
دگر بر ره رزم معنی برد
- یک نمونه از این رموزها را برای خوانندگان این گفتگو بیان کنی.

داستان ضحاک مارروش، نماد استبداد و مغز کنشی است. دیگر از این زیباتر نمی شود استبداد و اشغال سرزمین ایران را بیان داشت. این رمز جاودانه است برای همه زمانها و مکانها. مارهایی که مغز جوانها را می خوردند، همان اندیشه ی اهریمنیست.

- احمد شاملو با همه بزرگی اش متوجه این رمز نشده. مرز اسطوره و تاریخ را در هم آمیخته و ضحاک مارروش را

بردیاسر کورش بزرگ گرفته و حکومت او را مردمی معرفی کرده و فریدون را طرفدار برده داری و دشمن توده ها.
من اطلاعاتی از این نظر شاملو ندارم. ولی چنین عقیده ای به نظر من درباره اسطوره ضحاک از هر کسی که باشد، بعید و دور از تصور است.
- دلیل اینکه فردوسی محبوب ترین هنرمند و ارجمندترین شهروند ایرانیست چیست؟

مدعی درباره آنها شده بود از بین برد. برای کوبیدن غزنویان به ویژه سلطان محمود، از محبوبیت فردوسی بهره برد و این داستان خیالی را به کمک نظامی عروسی بنا نهاد. پس هجو محمود توسط غوریان شکل گرفت. (هما یونفرخ. رکن الدین. حکیم فردوسی و محمود غزنوی. ص ۹۰۸ تا ۹۱۹ تلخیص)

ساختگی است. درست. پس هجوتامه ساختگی است.
- بله، محمود به فردوسی و زبان پارسی علاقمند بود و آن را زبان رسمی کشور نمود (هما نامه)

از شما آقای رجبی سپاسگزارم که مرا از این جریان آگاه ساختید.

من هم از شما خواهش می کنم آقای جوانمرد، هجوتامه را از ذهنشان پاک کنید.
به روی جنم
- جنمتون بیبا، دیکه چه بخش هایی از شاهنامه را از بر داری؟
جنگ رستم فرخاد با اعراب به سرکردگی سعد ابی وقاص. متواری شدن جنشید، پادشاهی یزدگرد سوم. جنگ رستم و دیو سفید.
- نظرت درباره دیو در شاهنامه چیست؟
حکیم توس می فرماید:

تو هر دیو را مردم بد شناس
هر آن کو ندادز ز بزدان سیاس
دیو یعنی کسی که ستایشگر پروردگار نیست.

- دیوان چه؟ آنان که به جمشید خواندن و نوشتن می آموزند و به او کمک می کنند؟
دیوان منظور دبیران است. افراد باسواد که هنوز هم مرسوم است. دیوان عالی کشور، دیوان عدالت اداری، یعنی دادگاه، عدالت خانه، به نیمیکت دو یا سه نفره هم گفته می شود.

- به کتاب شعر هم گفته می شود و جمع آن دواوین است. بله، دیوان رودکی، دیوان حافظ و... از دیوان نام به میان آمد، یک مثنوی در ۱۷ بیت برای حکیم توس سروده ام.

- از حفظی؟
بله
- چند بیتش را برامون بخون
شاعر نیستم، فقط به خاطر عشق به فردوسی اینها را سروده ام: الای خردیدار نغم سخن

بیا بشنو این داستان کهن
حکایت کنم شرح احوال او
که آگه شوی جمله از کار او
یکی شاعر بند در ایران زمین
حکیم سخندان نظم آفرین
از او داستانهای شیرین بسی
شکفته چو گل در دل هر کسی
بیانش سراپرس بود دلنشین
ز کردار گردان ایران زمین
ز رفتار مردان و نیکو زنان
سخنهای بیاورده اندر میان

- آقای جوانمرد، داشت یادم می رفت. شغل شما چیست؟
آموزگار و قالب بند بودم.
- آنجا هم شاهنامه می خوانی؟
بله برای دوستان دوای و پارسی زبانانی که ساکن آنجا بودند می خواندم و مورد توجه واقع می شد. چون غم غربت از یادشان می رفت، انقلاب که شد به ایران بازگشتم و در روستای رشن آباد به کشاورزی پرداختم که هنوز هم ادامه دارد. علاوه بر آن، مغازه خوراکیار فروش می در کازرون پشت همین کتابخانه ی مدنی دارم و امور به خوبی می گذرد، امیدوارم چرخ زندگی همه بچرخد!

خدا را شکر، آرزو دارم؛ کسی بی معاش نباشه، خوب؛ راز ماندگاری این اثر سترگ چیست؟
خردگرایی و خرد ورزی و هنرمندی او در نظم شاهنامه که آن هم از اندیشه ی نیک او سرچشمه می گیرد؛
کنون تا چه داد یبار از خرد
که گوش نیوشنده راوشن برد
خرد بهتر از هرچه ایزد بداد
سایش خرد را به از راه داد
خرد بهنامی و خرد رهگشای
خرد دست گیر به هر دو سرای
- آقای جوانمرد، شاهنامه ترکیبی است از اسطوره و افسانه حماسه و تاریخ. این تنوع در شاهنامه برای چیست؟
با اینکه در این کتاب بزرگ به پیشینه ایران اشاره دارد و همه آنها را جمع آوری کرده، چون انسانی خردگراست و در بطن اساطیر و افسانه ها حرفهایی برای گفتن دارد. همین ها شاهنامه را متنوع ساخته، خودش می فرماید:

تو این را دروغ و فسانه مدان
به رنگ فسون و بهانه مخوان
از آن هر چه اندر خود با خرد
دگر بر ره رزم معنی برد
- یک نمونه از این رموزها را برای خوانندگان این گفتگو بیان کنی.

داستان ضحاک مارروش، نماد استبداد و مغز کنشی است. دیگر از این زیباتر نمی شود استبداد و اشغال سرزمین ایران را بیان داشت. این رمز جاودانه است برای همه زمانها و مکانها. مارهایی که مغز جوانها را می خوردند، همان اندیشه ی اهریمنیست.

- احمد شاملو با همه بزرگی اش متوجه این رمز نشده. مرز اسطوره و تاریخ را در هم آمیخته و ضحاک مارروش را

بردیاسر کورش بزرگ گرفته و حکومت او را مردمی معرفی کرده و فریدون را طرفدار برده داری و دشمن توده ها.
من اطلاعاتی از این نظر شاملو ندارم. ولی چنین عقیده ای به نظر من درباره اسطوره ضحاک از هر کسی که باشد، بعید و دور از تصور است.
- دلیل اینکه فردوسی محبوب ترین هنرمند و ارجمندترین شهروند ایرانیست چیست؟

مدعی درباره آنها شده بود از بین برد. برای کوبیدن غزنویان به ویژه سلطان محمود، از محبوبیت فردوسی بهره برد و این داستان خیالی را به کمک نظامی عروسی بنا نهاد. پس هجو محمود توسط غوریان شکل گرفت. (هما یونفرخ. رکن الدین. حکیم فردوسی و محمود غزنوی. ص ۹۰۸ تا ۹۱۹ تلخیص)

ساختگی است. درست. پس هجوتامه ساختگی است.
- بله، محمود به فردوسی و زبان پارسی علاقمند بود و آن را زبان رسمی کشور نمود (هما نامه)

از شما آقای رجبی سپاسگزارم که مرا از این جریان آگاه ساختید.

من هم از شما خواهش می کنم آقای جوانمرد، هجوتامه را از ذهنشان پاک کنید.
به روی جنم
- جنمتون بیبا، دیکه چه بخش هایی از شاهنامه را از بر داری؟
جنگ رستم فرخاد با اعراب به سرکردگی سعد ابی وقاص. متواری شدن جنشید، پادشاهی یزدگرد سوم. جنگ رستم و دیو سفید.
- نظرت درباره دیو در شاهنامه چیست؟
حکیم توس می فرماید:

تو هر دیو را مردم بد شناس
هر آن کو ندادز ز بزدان سیاس
دیو یعنی کسی که ستایشگر پروردگار نیست.

- دیوان چه؟ آنان که به جمشید خواندن و نوشتن می آموزند و به او کمک می کنند؟
دیوان منظور دبیران است. افراد باسواد که هنوز هم مرسوم است. دیوان عالی کشور، دیوان عدالت اداری، یعنی دادگاه، عدالت خانه، به نیمیکت دو یا سه نفره هم گفته می شود.

- به کتاب شعر هم گفته می شود و جمع آن دواوین است. بله، دیوان رودکی، دیوان حافظ و... از دیوان نام به میان آمد، یک مثنوی در ۱۷ بیت برای حکیم توس سروده ام.

- از حفظی؟
بله
- چند بیتش را برامون بخون
شاعر نیستم، فقط به خاطر عشق به فردوسی اینها را سروده ام: الای خردیدار نغم سخن

بیا بشنو این داستان کهن
حکایت کنم شرح احوال او
که آگه شوی جمله از کار او
یکی شاعر بند در ایران زمین
حکیم سخندان نظم آفرین
از او داستانهای شیرین بسی
شکفته چو گل در دل هر کسی
بیانش سراپرس بود دلنشین
ز کردار گردان ایران زمین
ز رفتار مردان و نیکو زنان
سخنهای بیاورده اندر میان

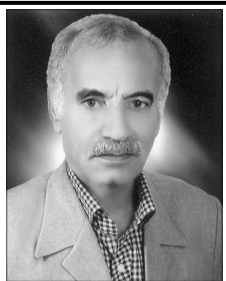
- آقای جوانمرد، داشت یادم می رفت. شغل شما چیست؟
آموزگار و قالب بند بودم.
- آنجا هم شاهنامه می خوانی؟
بله برای دوستان دوای و پارسی زبانانی که ساکن آنجا بودند می خواندم و مورد توجه واقع می شد. چون غم غربت از یادشان می رفت، انقلاب که شد به ایران بازگشتم و در روستای رشن آباد به کشاورزی پرداختم که هنوز هم ادامه دارد. علاوه بر آن، مغازه خوراکیار فروش می در کازرون پشت همین کتابخانه ی مدنی دارم و امور به خوبی می گذرد، امیدوارم چرخ زندگی همه بچرخد!

خدا را شکر، آرزو دارم؛ کسی بی معاش نباشه، خوب؛ راز ماندگاری این اثر سترگ چیست؟
خردگرایی و خرد ورزی و هنرمندی او در نظم شاهنامه که آن هم از اندیشه ی نیک او سرچشمه می گیرد؛
کنون تا چه داد یبار از خرد
که گوش نیوشنده راوشن برد
خرد بهتر از هرچه ایزد بداد
سایش خرد را به از راه داد
خرد بهنامی و خرد رهگشای
خرد دست گیر به هر دو سرای
- آقای جوانمرد، شاهنامه ترکیبی است از اسطوره و افسانه حماسه و تاریخ. این تنوع در شاهنامه برای چیست؟
با اینکه در این کتاب بزرگ به پیشینه ایران اشاره دارد و همه آنها را جمع آوری کرده، چون انسانی خردگراست و در بطن اساطیر و افسانه ها حرفهایی برای گفتن دارد. همین ها شاهنامه را متنوع ساخته، خودش می فرماید:

تو این را دروغ و فسانه مدان
به رنگ فسون و بهانه مخوان
از آن هر چه اندر خود با خرد
دگر بر ره رزم معنی برد
- یک نمونه از این رموزها را برای خوانندگان این گفتگو بیان کنی.

داستان ضحاک مارروش، نماد استبداد و مغز کنشی است. دیگر از این زیباتر نمی شود استبداد و اشغال سرزمین ایران را بیان داشت. این رمز جاودانه است برای همه زمانها و مکانها. مارهایی که مغز جوانها را می خوردند، همان اندیشه ی اهریمنیست.

- احمد شاملو با همه بزرگی اش متوجه این رمز نشده. مرز اسطوره و تاریخ را در هم آمیخته و ضحاک مارروش را



منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.
tolou2@yahoo.com
کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح پذیر